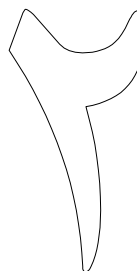


مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران



محمود سریع القلم*

* محمود سریع القلم استاد دانشگاه شهید بهشتی می باشد. (masario@ihcs.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۸۹/۱۲/۵

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۲۰

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول، بهار ۱۳۹۰، صص ۷۴-۴۹.

چکیده

در نظام بین‌الملل فعلی، سیاست خارجی تابعی از نظام داخلی کشورها شده است و نمی‌تواند به عنوان یک متغیر مستقل تلقی شود. به نظر می‌رسد طی سه دهه گذشته، سیاست خارجی نه تنها در میان کشورهای صنعتی بلکه در میان کشورهای در حال توسعه نوظهور به عنوان اهرمی برای افزایش ثروت ملی تبدیل شده است. قدرت کشورها دیگر نه در وسعت سرزمین بلکه در افزایش قدرت ملی از طریق ارتقاء تولید ناخالص داخلی و قدرت صادرات محاسبه می‌شود. در این میان، چین یکی از کشورهای برتر جهان است که با افزایش قدرت اقتصادی خود توانسته است منزلت خاصی در سطح بین‌المللی کسب کند و در آینده‌ای نزدیک، به یک قطب از نظام دو قطبی جهان تبدیل شود. سیاست خارجی چین در اختیار سیاست و انتقاد داخلی آن است. در مقام مقایسه، ایران در سیاست خارجی خود موفق شده تا از تمامیت ارضی کشور حراست نموده و همچنین از نظام سیاسی کشور نیز صیانت به عمل آورد. اما سیاست خارجی ایران وارد مراحل بعدی یعنی تولید ثروت و قدرت نشده است و بدین صورت سیاست خارجی صرفاً در حوزه‌های امنیتی عمل کرده و به حوزه‌های اقتصادی، تجاری، صادرات گسترده، ورود در بازارهای فن آوری و بازارهای سرمایه وارد نشده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی، امنیت ملی، قدرت ملی، ثروت ملی، اقتصاد جهانی

مقدمه

مطالعه اظهارنظرها و مشاهده رفتارها در ایران فعلی، نشان می‌دهد یکی از مفاهیمی که نیازمند تحقیق و دقت فراوان در موشکافی و تجزیه و تحلیل آن است، مفهوم «قدرت» است. با توجه به تاریخ طولانی استبداد و زورگویی شاهنشاهی در ایران، در ذهن ناخودآگاه ایرانی، قدرت عموماً معانی منفی به فکر و روان متبادر می‌کند. قدرت به معنای زور، ایجاد رعب و وحشت، دروغ، سوءاستفاده، ثروت‌اندوزی و تحقیر زیردستان تلقی می‌شود. با توجه به هم‌زیستی قدرت و سمت، تلقی از سمت نیز هم وزن قدرت به کار می‌رود. واقعیت‌های تاریخ ایران، تعبیر منفی فوق از قدرت و سمت را تأیید می‌کنند و انبوهی از شواهد و مصادیق حاکی از تقارن قدرت با زورگویی و سوء استفاده است؛ هر چند سیاست‌مداری در بسیاری از کشورها، شغل شریفی محسوب نمی‌شود اما این نگاه به سیاست‌مدار، تلقی منفی‌تری در کشورهای در حال توسعه دارد تا در کشورهای صنعتی و پیشرفته. به درجه‌ای که در کشورها، حکومت تشکیل شده و نظام حقوقی حکومت فراتر از افراد عمل کرده و نهادینه شده باشد، به همان میزان، مفهوم قدرت از زورگویی و تحقیر دیگران به سوی «مسئولیت» حرکت می‌کند. در واقع قدرت در جهان امروز در قالب یافتن راه‌حل‌ها تعریف می‌شود. زمانی که قدرت، سمت و مسئولیت به سوی راه‌حل‌ها سوق پیدا کند، اندیشه جای فرد را می‌گیرد و برنامه‌ها از اولویت بیشتری در برابر افراد، شخصیت و ویژگی‌های آنها پیدا می‌کند. بی‌دلیل نیست که کمتر کسی نام نخست‌وزیر دانمارک یا فنلاند یا ژاپن را می‌داند ولی همه با نام رهبر لیبی یا زیمبابوه یا ونزوئلا آشنایی دارند؛ چون مدیریت‌های حقوقی در برابر مدیریت‌های فرد محور هستند.

در سه دهه گذشته معنای جدید قدرت به ویژه با ظهور چین و به دنبال آن ظهور ترکیه، برزیل، مالزی، هند و آفریقای جنوبی، در این چهارچوب قابل تعریف است که برای مطرح شدن یک کشور در عرصه بین‌المللی، ابتدا باید جامعه قدرتمند شود. در واقع افزایش قدرت اقتصادی چین که بیش از هر عامل دیگری ناشی از تقویت بخش‌های داخلی جامعه چین است، باعث شده که غرب این کشور را شریک، همراه و طرف مذاکره خود تلقی کند و در سیاستگذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های خود، منافع و خواسته‌های آنها را نیز در نظر گیرد و امتیازهای جدی به آنها اعطا کند. در حالی که در ایران قدرت به گونه متفاوتی تعریف می‌شود. بررسی مقایسه‌ای تعریف و تفسیر مفهوم قدرت در سیاست خارجی چین و ایران، می‌تواند تا حد زیادی دلایل تفاوت عملکردهای دو کشور در عرصه بین‌المللی را تشریح کند. در این رابطه سؤال اصلی نوشتار حاضر این است که مفهوم قدرت در سیاست خارجی چین و ایران چگونه تعریف می‌شود؟ به نظر می‌رسد چینی‌ها قدرت را بیشتر تولید ثروت و فعالیت اقتصادی می‌دانند و بر این اساس اهداف سیاست خارجی خود را دنبال می‌کنند، در حالی که در ایران قدرت همچنان به معنای توانایی برای حفظ تمامیت ارضی و سرزمینی تعریف می‌شود. روش تحقیق این مقاله مقایسه مفهومی و موردی است.

مفهوم جدید قدرت

از مبانی علم سیاست در کشوری سخن می‌گوییم که حکومت وجود دارد و تمامی رفتارهای قابل تصور در حوزه نظری و عملی سیاست به صورت قاعده، قانون، رویه، آئین‌نامه و در مجموع به یک نظام حقوقی مبدل شده باشد. به همین دلیل، در کشورهای صنعتی، حدود قانونی و حقوقی یک سمت دیده می‌شود تا فرد تصاحب‌کننده سمت. بدین صورت کسانی که در سیاست‌مداری ورود می‌کنند، بهتر است با علم حقوق آشنایی داشته باشند. علم حقوق، سیاست را قاعده‌مند می‌کند و کسانی که تسلط بر مبانی علم حقوق دارند، در عرصه سیاست دقیق سخن می‌گویند، از واژه‌ها دقیق استفاده می‌کنند، داستان نمی‌گویند، جملات خود را منطبق بر حدود قانونی، رویه‌ها و آیین‌نامه‌ها تزئین می‌کنند. این تلقی از سیاست‌مداری و

تصاحب سمت به واسطه تاریخ طولانی شاهنشاهی استبداد شکل نگرفته است. در ایران و در فرهنگ سیاسی استتار شده ایرانی، شهروند بیشتر فرد را می‌بیند تا حوزه مسئولیت و وظایف قانونی او را. از سویی دیگر، قانون در کشورهایی مانند سوئد، فنلاند، نروژ و دانمارک، تا آنجا پیش می‌رود که مسئولین با حمل و نقل عمومی سفر می‌کنند و خود مسئولیت خرید و مدیریت زندگی شخصی خود را دارند. در پائیز ۱۳۸۹ که آتشفشان ایسلند باعث قطع ارتباطات هوایی اروپا شد، نخست‌وزیر فنلاند که برای شرکت در اجلاس سازمان ملل به نیویورک رفته بود، مجبور شد ۳۶ ساعت در فرودگاه کندی آن شهر معطل بماند. خبرنگار سی‌ان‌ان به سراغ او رفت و در حالی که هیچ همراه و محافظی نداشت، از وضعیت او پرسید. نخست‌وزیر فنلاند گفت که در سی و شش ساعت گذشته با تلفن همراه و کامپیوتر دستی، مسایل مربوط به کشور خود را از یک صندلی عادی نزدیک به گیت پرواز مدیریت می‌کند. اگر به گرایز آقای نخست‌وزیر فنلاند رجوع کنیم، احتمالاً او مشتاق همراهان فراوان خواهد بود تا از این طریق به طیف وسیعی از زیر دستان امر و نهی کند، اما قانون فنلاند به او اجازه نمی‌دهد همراه داشته باشد. از این‌رو، سیاست و قدرت از معنای قدیمی و تاریخی استبدادی آن به مفهوم جدید قانون، نظام حقوقی و مسئولیت تبدیل شده است (Greene, 2004). اصل تفکیک قوا که از با اهمیت‌ترین مبانی حقوقی حکومت است، به همین دلیل از اصالت، استحکام و اهمیت ویژه‌ای در کارکردهای سیاسی یک حکومت برخوردار است. در دنیای جدید، انتخابات به مردم فرصت می‌دهد تا یک دولت کارآمد را با دولتی ناکارآمد جایگزین کنند؛ در حالی که حدود قانونی برای هر دو دولت متساوی است. در شرایطی که چهارچوب‌های قانونی مهیا و فراهم باشد، برتری یک دولت به ظرفیت‌های حل‌مسائلی بودن آن است که بتواند مسایل واقعی جامعه را با اتکاء به مطالعه، فهم دقیق مشکلات، راه‌حلیابی و بهره‌گیری از بهترین مغزها و توانایی‌ها، حل کند. از این رو قدرت و سمت در جهان جدید به معنای پیدا کردن راه‌حل‌ها و رفع نیازهای مردم است.

به موازات این معنای جدید از قدرت، که عمدتاً بر پایه مسئولیت و رهیافت حل‌مسائلی است، معنای نوینی از قدرت نیز به ویژه طی سه دهه اخیر ظهور کرده

و آن قدرت به معنای افزایش وزن قدرت جامعه نسبت به قدرت مجموعه دولت و حاکمیت است. زمانی بود که قدرت به معنای قدرت نظامی صرف، دسترسی به سرزمین‌های بیشتر و قدرت تکنوکراتیک و بوروکراتیک دولت تفسیر می‌شد. زمانی که در قرن پانزده تجار ونیزی شکل یافتند و کسبه انگلستان در قرن هفدهم در پی ایجاد صنفی برای احقاق حقوق خود شدند، جامعه رو به رشد نهاد و هویت مستقلی از دولت کسب نمود. قدرت جامعه در دو عنصر نهفته است: اول تولید کالا و خدمات و بنابراین تولید ثروت و دوم، گستردگی شکل. اقتصاد یک کشور زمانی رشد می‌کند که شهروندان آن بیاموزند در حوزه‌های مختلف کار و فعالیت اقتصادی تخصص پیدا کرده و در تقسیم نیروی کار بکوشند (Greenspan, 2007: 364). هم چنان که فرید زکریا در کتاب کلاسیک خود، آینده آزادی (Zakaria, 2003)، به خوبی بیان می‌کند، قدرت جوامع صنعتی از طریق تولید و شکل به دست آمد و آزادی‌خواهی برون تولید و نوآوری و خلاقیت و سهم بازار بی‌معناست. هنگامی که اندیشه تولید جدی شد، علم نیز رشد کرد. علم برای علم، علم را محصور می‌کند؛ علم برای تولید، انگیزه و محرک ایجاد می‌کند. از سال ۱۱۰۴ شمسی به بعد، در غرب و شمال غرب اروپا، علم از حالت آزمایشگاهی به صحنه اجتماعی آمد و در روزنامه‌ها، مجلات تخصصی علمی، کتاب‌ها، سالن‌های سخنرانی، موزه‌ها و کلوپ‌ها، موضوعات علمی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و به کارگاه‌های تولیدی راه یافت (Fara, 2009: 175-177). به اختیار گرفتن علم و فن‌آوری، تولید کنندگان را قدرتمند و سپس جامعه را قدرتمند کرد (Landes, 1969: 124 – 160). معنای جدید قدرت به خصوص بعد از ظهور چین در سه دهه گذشته، به مفهومی که باید جامعه را قدرتمند کرد تا کشور قدرتمند شود و قدرت چانه‌زنی با محیط بیرونی را داشته باشد، به ترکیه، برزیل، مالزی، هند و آفریقای جنوبی نیز رسیده است. فقر تئوریک باعث شده تا بسیاری از کشورهای خاورمیانه‌ای هنوز در پی قدرتمند شدن دولت و تسلط آن بر تمامی ارکان تولید، علم، هنر و ثروت باشند. تبدیل کردن شهروندان یک جامعه به کارمندان دولت در شوروی شکست خورد و موجب فروپاشی سیستم سوسیالیستی، به رغم قدرت نظامی و هسته‌ای آن گردید. در حال حاضر، روسیه ۸۰۷۴ موشک هسته‌ای دارد (Time, September 21, 2010) اما پیش‌بینی می‌شود سی

سال دیگر تولید ناخالص داخلی آن از مکزیك کمتر شود.^۱ در مقابل، چین با ۲۴۰ موشك هسته‌ای در سال ۲۰۵۰، از حدود هفتاد هزار میلیارد دلار تولید خالص داخلی برخوردار خواهد شد و آمریکا در مقام دوم با حدود ۳۸ هزار میلیارد دلار قرار خواهد گرفت.^۲ هم‌اکنون حدود ۲۳ هزار شرکت خارجی در ترکیه سرمایه‌گذاری کرده‌اند.^۳ عربستان در سال ۱۳۸۴، جایگاه ۶۷ در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) را داشت. در سال ۱۳۸۸، به جایگاه ۱۳ و در سال ۱۳۸۹ به هشتم ارتقاء پیدا کرده است (International Herald Tribune, January 26, 2011: 11). این ظرفیت‌ها دولتی نیستند بلکه عموماً با درایت، توانایی، نوآوری و اهتمام بخش خصوصی قابل تحقق بوده‌اند. با قدرتمند شدن بخش خصوصی ترکیه و عربستان، دولت و حاکمیت آنها نیز قدرتمند شده و جایگاه مهم‌تری در رده‌بندی‌های جهان به دست می‌آورند. افزایش قدرت اقتصادی چین، ترکیه و برزیل، باعث شده که مجموعه غرب بیش از گذشته به عنوان شریک، همراه و طرف مذاکره با آنها رفتار کند و منافع و خواسته‌های آنها را نیز در نظر گیرد و امتیازهای جدی به آنها اعطا کند. با وابسته‌تر شدن جهان به اقتصاد چین، آسیب‌پذیری‌های دولت و حاکمیت چین کمتر شده است و جهان، چین را جدی‌تر تلقی می‌کند؛ زیرا بدان نیاز دارد. بنابراین، به لحاظ نظری، دولت‌ها و حاکمیت‌ها در عصر نوین امروزی سعی می‌کنند فرصت تولید، نوآوری، رقابت، ورود در بازارهای بین‌المللی و تنظیم قراردادهای بزرگ را توسط صنعت‌گران، بانکداران و تولیدکنندگان فراهم آورند تا خود قدرتمند شوند. نگاه سنتی تسلط حکومت بر مردم جای خود را به مشارکت میان حاکمیت و مردم داده تا «کشور» قدرتمند و ثروتمند و با عزت شود. این تلقی جدید از قدرت، ساختاری متفاوت در سطح روابط بین‌المللی پدید آورده است و دولت‌ها را صرفاً به «نهادهای تسهیل‌کننده» تبدیل کرده است.

قدرت و سیاست خارجی

اگر قدرت به این معنا تفسیر شود، جهت‌گیری و تصمیم‌گیری سیاست خارجی نیز عناصری تسهیل‌کننده افزایش قدرت و ثروت «مردم و کشور» قلمداد خواهد شد. در معادلات مملکت‌داری امروز، سیاست خارجی هدف نیست بلکه در استخدام

نظام داخلی کشورهاست. سیاست خارجی هم چنان که عبارات تخصصی علم سیاست مطرح می‌کنند، ادامه سیاست داخلی است. مفاهیمی که در داخل یک کشور در عرصه سیاست وجود دارد، به بیرون از مرزها و نحوه تعادل بین‌المللی مبدل می‌شوند. کشورها در نهایت به فکر مردم خود هستند. به میزانی که مردم یک کشور از رفاه، سعادت، آرامش، اخلاق، مدنیت و آینده‌ای روشن‌تر برخوردار باشند، به همان میزان در سطح جهانی و منطقه‌ای اعتبار کسب می‌کنند. حاکمیت مالزی با سیاست‌هایی که در داخل و خارج از مالزی اعمال کرده، اعتباری برای مردم خود به دست آورده که گذرنامه مالزیایی با ۱۵۱ امتیاز، جزء پانزده کشور اول بوده و شهروندان این کشور می‌تواند بدون ویزا به ۱۲۸ کشور سفر کنند.^۴

شاخص‌های فراوانی نیز نشان می‌دهد افزایش رفاه و مشارکت اقتصادی مردم مالزی به افزایش رضایت، آرامش و همبستگی اجتماعی و حتی اعتماد و معنویت آنها انجامیده است. موفقیت بازی‌های المپیک ۲۰۰۹ چین، سطح رضایت و افتخار مردم چین را نسبت به کشورشان به شدت افزایش داد. به عبارت دیگر، در نظم موجود جهانی، از اتریش تا ترکیه، از کره جنوبی تا برزیل و از آفریقای جنوبی تا هند، موفقیت سیاست خارجی یک کشور با معیارهای سطح رضایت اقتصادی شهروندان از طریق فرصت‌های فعالیت در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد سنجش قرار می‌گیرد. مهم‌ترین ابزار آزمایش موفقیت‌های سیاست خارجی در این است که پایگاه اجتماعی داشته باشد. اگر موفقیت‌های سیاست خارجی - به یک معنا افزایش قدرت ملی - قابلیت کمی شدن نداشته باشند، در لابه لای اقشار اجتماعی جایگاهی پایدار پیدا نخواهند کرد. نزاع نظری میان سنت‌گرایان و سازه‌انگاران در فهم رفتارهای سیاست خارجی، در همین چهارچوب است. در حالی که سنت‌گرایان در پی کارگزاران سیاست خارجی هستند تا رفتار سیاست خارجی یک کشور را بررسی کنند، سازه‌انگاران به ساختارها و فرایندهای اجتماعی که کارگزاران در آن قرار دارند نیز توجه می‌کنند و فکر، عمل و رفتار کارگزاران را تحت تأثیر قالب‌هایی می‌دانند که طی سال‌ها و در نظام کنش-واکنش تحولات اجتماعی و سیاسی شکل گرفته است (Houghton, 2007: 27). فکر کارگزاران سیاست خارجی یک کشور در خلاء پایه‌گذاری نشده است. به همین دلیل، فهم عمیق‌تر

رفتار و تصمیم‌های سیاست خارجی کشورها در چهارچوب تعادل میان کارگزار و ساختارها امکان‌پذیر است. با توجه به اینکه بسیاری از ایرانیان، مفهوم قدرت و صاحبان قدرت را منفی می‌دانند و آنها را با واژه‌هایی مانند ستم، ظلم، حق‌کشی، دروغ، دزدی و از منظر تاریخی با غارت، نفوذ و دخالت در یک دایره و منظومه تعریف می‌کنند، به طور ناخودآگاه با قدرت‌مندان خارجی نیز مشکل دارند. به موجب دخالت و حق‌کشی قدرت‌های بزرگ در تاریخ، بسیاری از ایرانیان، نوعی تلقی منفی از سیاست‌ها و رفتارهای آنان نیز دارند (سریع‌القلم، ۱۳۸۹ (الف)).^۵ جالب توجه این است که هند با دو قرن تاریخ در دایره استعماری انگلیس، این تلقی از قدرت را ندارد. به نظر می‌رسد دلیل اصلی این تحول مفهومی در واژه قدرت، در میان مردم و نخبگان سیاسی و فکری هند و قدرتمند شدن این کشور در ساختارهای داخلی است.

تقارن میان فرد و سیستم، در این چهارچوب قابل طرح است. به تناسبی که یک فرد در خود توانایی و اعتماد به نفس ایجاد کرده باشد، در صحنه اجتماعی و کوران وقایع و تناقضات می‌تواند از مصونیت بیشتری برخوردار بوده و حتی اثرگذار نیز باشد.^۶ سیستم‌ها اعم از سازمان‌ها، شرکت‌ها، مؤسسات و کشورها به درجه‌ای که از استحکام بیشتری برخوردار باشند و ظرفیت‌های اصلاح خود را داشته باشند، به همان میزان می‌توانند رشد کنند و بر اصول خود پایبند باشند. آماریتاسن، اقتصاددان برجسته و برنده جایزه نوبل، معتقد است که سیستم‌های بسته بیشتر اشتباه می‌کنند، زیرا در فضایی بسته تصمیم می‌گیرند، جریان آزاد اطلاعات در آنها وجود ندارد، پاسخگویی ضعیف است و از اشتباهات خود نمی‌آموزند (Walt, 2011: 51). در کارآمد کردن سیستم‌های سیاست خارجی نیز، پایه مهم مباحث نظری، متنوع کردن جریان اطلاعات برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی و در معرض مشاوران و اندیشمندان مختلف قرار گرفتن، بوده است (Mitchell, 2005: 3-35). اگر تعریف از قدرت و نحوه بهره‌برداری از قدرت به غریزه انسان‌ها واگذار شود، خروجی‌های آن نیز در حد غرایز انسانی متوقف خواهد ماند. اما اگر مفهوم قدرت و به کارگیری و گسترش آن از نفس انسان به عقل او منتقل شود، دستاوردهای عظیمی برای او خواهد داشت. سیستم‌های بسته از منظر گردش اطلاعات و ترویج

دیدگاه‌های گوناگون، از عظمت مغز بشر غفلت می‌کنند. یک ریاضی‌دان مجارستانی طی تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که در طول حیات هر فرد معمولی، مغز او چیزی حدود 20×10^8 یا $280,000,000,000,000,000,000$ تکه اطلاعات ذخیره می‌کند. پژوهشگران مغز سال‌هاست در پی سازوکاری هستند تا بتوانند از طریق هولوگرافی توضیح دهند مغز انسان چگونه کار می‌کند.^۷ در سیستم‌های بسته، نفس و گرایش‌های نفسانی محصور کننده بر این عظمت خلقت و بهره‌برداری از عقلانیت فائق می‌آیند.

سیاست خارجی یک کشور رابطه مستقیمی با مفاهیمی دارد که در درون آن جامعه پردازش شده‌اند. فرایندهای اجتماعی زمینه را برای استخراج معنا از مفاهیم و واژه‌ها فراهم می‌کنند. رابرت مرتون، اولین جامعه‌شناسی بود که مفهوم توجیه کردن اندیشه‌ها و سیاست‌های ناکارآمد و غیر حقیقی را مطرح نمود (Houghton, 2007: 28). بازیگران سیاسی، اهدافی را برای خواسته‌های خود مشخص می‌کنند و سپس به صورت معکوس در پی توجیه استدلالی آن برمی‌آیند و به تدریج، بدان ایمان می‌آورند و مخاطبان خود را نیز قانع می‌کنند. این وضعیت در هر جامعه‌ای با هر نوع نظام سیاسی قابل تصور است. اما در جوامعی که دیدگاه‌های مختلف سیاست خارجی قابل طرح است و می‌توان ساختارهای توجیهی - تزئینی متنوع برای یک موضوع بنا کرد، حداقل امکان اصلاح اندیشه و نوعی دیگر نگاه کردن به پدیده‌ها وجود دارد. استفن والت و جان مرشمایر، این رهیافت را در رابطه با سیاست آمریکا نسبت به خاورمیانه و اسرائیل بحث کرده‌اند (Walt and Mearsheimer, 2007). از این رو، فهم سیاست خارجی یک کشور، در نهایت به فهم باورها و نحوه پردازش مفاهیم مرتبط با سیاست خارجی باز می‌گردد. سیاست خارجی چین زمانی تغییر پیدا کرد و چین را قدرتی جهانی نمود که ابتدا فضای بحث و گفت‌وگو پیرامون مفاهیم و متغیرهای بنیانی در درون حزب کمونیست آن کشور فراهم شد.

مفهوم قدرت و سیاست خارجی چین

به نظر می‌رسد اولین باوری که چین را به موقعیت فعلی جهانی رسانده است، تلقی آنها از مفهوم «اختلاف» و «تفاوت» است. کنفوسیوس می‌گوید باید با تفاوت‌ها،

هارمونی داشت. او ادامه می‌دهد انسان‌های بزرگ با دیگران هارمونی دارند ولی ضرورتاً با آنها توافق ندارند. در مقابل، انسان‌های کوچک، ظاهراً توافق دارند ولی تحقیقاً هارمونی ندارند (Jacques, 2009: 295). هضم تفاوت‌ها ظرفیت عظیمی است که بسیاری از انسان‌ها از آن برخوردار نیستند. در فرهنگ چینی، تفاهم داشتن و کنار آمدن اصالت دارد، زیرا اصل و فرع کردن منافع مهم‌تر از حل و فصل اختلافات لاینحل است. به عبارت دیگر، تعادل و تفاهم مقدم است. این در برابر فرهنگ انباشته شده تاریخی ایرانی است که اصل را بر تقابل قرار می‌دهد و اختلاف داشتن و متفاوت بودن را اصل می‌شمارد و حتی از ایجاد اختلاف و درگیری لذت می‌برد (سریع‌القلم، ۱۳۸۹ (الف): ۸۵-۵۵). چینی‌ها طی سه دهه اخیر آن قدر آرام، تدریجی و با اجماع داخلی کار کردند و منطق موجود بر نظم بین‌المللی را در استخدام خود گرفتند که هو جین تائو، رئیس جمهور چین، در سفر رسمی خود در دی ماه ۱۳۸۹، به آمریکا قول داد تا با اتخاذ سیاست‌های مناسب، دویست و پنجاه هزار کار برای اقتصاد تولید کند. هم چنان که اوباما در مقابل گفت که ما دو سیستم متفاوت با دو تاریخ متفاوت هستیم، اما منافع مشترکی را تعریف کرده‌ایم و مسئولیت‌های مشترک جهانی داریم (Financial Times, January 18, 2011). تضاد و تناقض را در استخدام خود در آوردن به توان فکری، ظرفیت رفتاری و فرهنگ شهرنشینی نیاز دارد. به نظر می‌رسد چینی‌ها در سی سال گذشته به شدت در اهداف داخلی و ملی خود تمرکز داشته‌اند. دنگ شائوپینگ، سی سال پیش گفت که برای قدرتمند شدن، ثروتمند شدن و با نفوذ شدن، چین به یک دوره طولانی آرامش داخلی و صلح بیرونی نیازمند است (Finger, 2011: 43). این عبارت در ذهن همه سیاست‌مداران و تولیدکنندگان ثروت و قدرت چین حک شده است. چینی‌ها اولویت‌بندی خود را با دقت و پشتکاری بی‌نظیر طی کرده‌اند و در پی حل و فصل مسائل جهانی نبوده‌اند بلکه تمرکز بر خود چین و قدرت‌مند کردن آن کشور بوده است. چینی‌ها نظام سیاسی خود را به هم نزدند و فرهنگ خود را از میان برنداشتند، اما منطق حاکم بر نحوه قدرتمند شدن در نظام بین‌الملل موجود را پذیرفته و به تدریج در حال ایفای نقش و حتی تغییر قواعد بازی آن برآمدند. پایه‌ای‌ترین تعریف از قدرت، «تعیین دستور کار برای دیگران» است.

چینی‌ها با اجماع داخلی، افزایش قدرت اقتصادی و مالی، آمریکا را مجبور کردند تا در حل و فصل مسائل بین‌المللی، با آنها شریک شود. طی سال‌های ۸۹-۱۳۸۸، بانک‌های چینی بیش از صندوق بین‌المللی پول، به کشورهای در حال توسعه وام اعطا کردند (Finger, 2011: 43; International Herald Tribune, January 26, 2011; Financial Times, January 18 and 26, 2011). در حالی که ذخایر ارزی چین در سال ۱۳۸۰، ۱۵۶ میلیارد دلار بود، این ذخایر در سال ۱۳۸۹ به ۲۸۴۷ میلیارد دلار افزایش یافت. چینی‌ها در بیست کشور در حال توسعه در حال ساخت بندر هستند، ۵ درصد تولید ناخالص داخلی، مازاد بودجه دارند، حداقل بیست درصد از تجارت کشورهای آسیایی را به خود اختصاص داده‌اند، تا سال ۱۳۹۱، ناو هواپیمابری که توان حمل ۱۱ هزار سرباز به مدت شش ماه در آب‌های بین‌المللی داشته باشد را به آب خواهند انداخت و ۱۰ میلیارد دلار با نیم میلیون نیروی کار چینی در آفریقا سرمایه‌گذاری کرده‌اند (Time, January 31, 2011: 26 and 42). در عین حال، چینی‌ها با ۸۱۲ میلیون خط تلفن همراه و ۲۲۶۳ دانشگاه (۱۰۲۲ در سال ۱۳۸۰)، رکورد دار ارتباطات و آموزش در نظام بین‌المللی هستند (Jacques, 2009: 293-294).

یکی از شاهکارهای دیپلماسی و ظرافت فکری و فهم اولویت در مدیریت کشور، نحوه برخورد دنگ شیائوپینگ در اختلاف‌های سرزمینی با همسایگان جنوبی پیرامون ده‌ها جزیره بسیار کوچک در جنوب چین است. در سال ۱۳۶۳، دنگ پیرامون این اختلاف گفت که می‌توانیم با همکاری کشورهای همسایه به رشد و توسعه این جزایر پردازیم و اختلافات سرزمینی و موضوع حاکمیت بر آنها را به تعویق اندازیم و در مقطعی دیگر مذاکره کنیم (Financial Times, January 18, 2011). رهیافت توسعه‌گرایانه دنگ و اولویت پیشرفت و جلوگیری از اتلاف زمان و منابع، نوع تعبیر او از قدرت، قدرت چین و حل اختلافات با همسایگان را به نمایش می‌گذارد. جزایر پاراسل و اسپراتلی که در همسایگی با ویتنام، فیلیپین و مالزی قرار دارند، از طریق توسعه می‌توانند به نفع همه ولی در نهایت و به تدریج در استخدام سیاسی و حاکمیت ملی چین قرار گیرند. این روش بازی در تئاتر قدرت نشان می‌دهد که تا چه میزان، چین و قدرت چین و شوکت و عزت چین بر منافع شخصی و حتی حزب کمونیست چین اولویت دارد. رهیافت چینی‌ها نسبت به

موضوع بسیار پیچیده تایوان نیز به همین صورت است. دکترین «یک کشور اما دو سیستم» که راه حل چینی‌ها نسبت به تایوان است، در قالب فرهنگ هارمونی و کنار آمدن با اختلاف است. این تلقی از قدرت، معرف این نکته ظریف سیاسی است که چینی‌ها متوجه «تناسب، نسبت، وزن و درصد» در تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی و پی‌گیری اولویت‌های ملی خود هستند. آنها ضمن استفاده وسیع از بازار و فن‌آوری آمریکا و مفروض کردن آمریکا به خودشان، موضوع تایوان را به کانون اختلافات و اصطکاک‌های خود با واشنگتن تبدیل نکرده‌اند. در حالی که تایوان در سال ۱۳۷۰، تنها نیم درصد از تجارت خارجی خود را با چین داشت، امروز سطح این تجارت به ۲۲ درصد رسیده است (Fukuyama, 2011: 9). علی‌رغم اینکه چین سوابق کمونیستی دارد و نظام سیاسی آن اصالتاً اقتدارگر است، ولی ناسیونالیسم چینی و منافع ملی و بهبود وضع مردم و اصلاح تلقی جهان از چینی‌ها، برای حکمرانان چینی ارزش و اهمیت دارد. طی دو قرن اخیر، چینی‌ها از ناحیه استعمارگران اروپایی و بعدها از جانب ژاپنی‌ها تحقیر شدند. چینی‌ها که خود را مرکز ثقل جهان تفسیر می‌کردند، در پی چاره‌اندیشی برای غلبه بر خارجی‌ها بودند. هر چند انقلاب کمونیستی، به چین وحدت ملی بخشید و افکار ایده‌آلیستی و کاریزمای مائو، مدتی چین را در معادلات مثلث آمریکا، شوروی و چین قرار داد، اما مردم در فقر، محرومیت‌های اجتماعی، نادانی و عقب‌ماندگی فرهنگی گرفتار بوده و اسیر جزمیت‌های مائوئیستی در تلقی از زندگی و محیط پیرامونی خود قرار داشتند. بسیاری از سران حزب و اطرافیان مائو با افکار و روش‌های او مشکل داشتند ولی تا زمانی که او در قید حیات بود، تحولی در چین صورت نپذیرفت. دنگ شیائوپینگ که زندانی زمان مائو بود، پس از مرگ وی به قدرت رسید و تعاریف جدیدی از قدرت، ثروت و مدیریت ارائه داد و چرخه بسته اندیشه و اطلاعات را شکست و مبنای قدرت را در رشد و توسعه اقتصادی که منطبق جهان طی شش قرن اخیر بر آن استوار شده است، دانست. تا زمانی که دنگ، مائو زدایی نکرده بود، چین در حلقه‌های ناکجاآباد جزم‌گرایی گرفتار بود. مائو در اواخر عمر، قدرت را صرفاً معطوف به خود می‌دانست و وقتی از تأیید بزرگان حزب کمونیست ناامید شد، به شکل پنج میلیونی زنان کمونیست روی آورد تا برای او پایکوبی کنند. معنای

تئوریک این تحول در چین این است که تا زمانی که قدرت از هیجان به رقم تبدیل نشود، کشورها رشد نمی‌کنند. نکته شگفت‌انگیز در مورد حزب کمونیست فعلی چین، در مقایسه با حکومت‌هایی مانند روسیه سفید، کوبا و ونزوئلا این است که نظام سیاسی چین به رغم تمایلات تمرکزگرایانه‌اش، خود را در برابر مردم مسئول می‌داند. دولت چین خود را نسبت به اهتمام طبقات متوسط، تجار و کسبه که کار و اشتغال تولید می‌کنند، مکلف می‌داند تا از آنها حمایت کند (Finger, 2011: 42).

در نظام بین‌الملل فعلی، تقریباً هیچ موضوعی وجود ندارد که بدون مشورت و هماهنگی با چینی‌ها به بحث گذاشته شده و در نهایت به سمت حل و فصل سیر کند. این نتیجه قدرتمند شدن چین در عرصه مالی و اقتصادی طی سه دهه رشد اقتصادی بالای هشت درصد است. چین روابط خارجی خود را به گونه‌ای مدیریت کرده است تا در اصل، یعنی رشد داخلی تمرکز پیدا کند. زمانی که چین مروج ایدئولوژی مائوئیستی بود، کشورها از آن فاصله می‌گرفتند اما امروز همه کشورها به تجدیدنظر روابط خود با چین اقدام کرده و مجبور شده‌اند به اولویت‌ها و خواسته‌های چینی توجه کنند. زمانی هیچ ارتباطی میان چین و تایوان وجود نداشت، اما امروز هفتصد پرواز در طول هفته بین تایوان و سرزمین اصلی چین برقرار شده است (Jacques, 2009: 289 and 313). پیش‌بینی می‌شود طی دو دهه آینده در منطقه آسیای شرقی که عمده آن توسط چین خواهد بود، حدود ۱۶ هزار میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در ساختار عمرانی این کشورها در حوزه‌های آب، برق، جاده، ریل آهن و بنادر صورت پذیرد (Financial Times, June 8, 2010). نیاز چین به مواد اولیه و منابع انرژی باعث شده تا حضور سیاسی چین علاوه بر آسیا، در منطقه آفریقا و آمریکای لاتین نیز به شدت افزایش یابد. سرمایه‌گذاران چینی در دهه‌ها کشور آفریقایی و آمریکای لاتین مشغول ساختن پالایشگاه، ریل آهن، جاده، نیروگاه برق و سد هستند. از طریق این ارقام قدرت، حزب کمونیست چین توانسته روابط بسیار نزدیکی با احزاب آفریقایی و آمریکای لاتین به دست آورد (Financial Times, June 3, 2010) اگر دانشجویان چین از بسیاری از دانشگاه‌های انگلستان و استرالیا خارج شوند، این دانشگاه‌ها توان تداوم نخواهند داشت. از دو میلیون دانشجوی خارجی در سطح جهان، هشتاد درصد از آسیا و نود درصد این هشتاد درصد از

چین و هند هستند (Foreign Policy, 2004: 30-31). پیش‌بینی می‌شود در سال ۱۴۲۰، چین ۴۰ درصد تولید ناخالص جهانی را (از ۱۱ درصد فعلی) از آن خود کند. این در حالی است که سهم آمریکا از ۲۲ درصد فعلی به ۱۴ درصد و اتحادیه اروپا از ۲۱ درصد فعلی به ۵ درصد کاهش پیدا کند (Foreign Policy, 2010: 73). قدرت فزاینده چین تمامی کشورهای جهان را با چالش‌های جدی روبرو کرده است، به طوری که آمریکایی‌ها برای مقابله با ده درصد نرخ بیکاری و ۴۳ میلیون نفر در خط فقر، به همکاری با چین نیاز دارند (Financial Times, September 17, 2010; see Sassen, 2010: 23-50). بنابراین، همان‌گونه که پنج قرن تاریخ اقتصاد سیاسی جهان نشان می‌دهد، افزایش قدرت اقتصادی و مالی چین، زمینه‌ساز قدرت سیاسی، مشروعیت داخلی، عزت بین‌المللی، قدرت بازدارندگی، توان چانه‌زنی و رضایت‌مندی مردم را فراهم کرده است.

مفهوم قدرت و سیاست خارجی ایران

هنگامی که در مورد سیاست خارجی ایران می‌خواهیم تحقیق و مطالعه کنیم، ناگهان ارقام و آمار تعطیل می‌شوند؛ زیرا روش‌شناسی حاکم بر فهم و عمل سیاست خارجی ایران، قیاسی و تحقیق و مطالعه در جهان معلق انتزاعی نشئت گرفته از قیاس است. این قالب در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی ایرانیان حضور دارد. از دوران مشروطه‌خواهی تا یک قرن بعد، حتی یک اثر در حوزه‌های فکری و نظری نداریم که مصلحی، نظریه‌پردازی و سیاست‌مداری در پی قدرت، مشروعیت، عقلانیت، عدالت‌خواهی و آزادی سخن گفته و فعال باشد و ضمناً با اعداد و ارقام نیز مأنوس باشد. ذهن کهکشانی، آرمانی و فراگیر که شامل تمامی خوبی‌های عالم خلقت می‌شود، در منظومه‌گفتمانی و به ویژه سخنرانی ایرانی وجود دارد. این قالب در میان روشنفکران و سیاست‌مداران روسی نیز دیده می‌شود و بی‌دلیل نیست که آیزا برلین، فرهنگ سیاسی روشنفکران ایرانی و روسی را به هم نزدیک تلقی می‌کند. هر چند در حوزه فلسفی، قیاس اصالت دارد، اما در دوائر سیاست‌گذاری، مدیریت یک جامعه، اتخاذ رهیافت حل‌المسائل نسبت به مسائل یک جامعه و درک عینی از محیط پیرامونی جهانی، روش استقراء تقدم دارد. سیاست خارجی



ایران در تأمین امنیت ملی کشور به معنای سرزمینی و نظامی از یک طرف و صیانت از نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران بسیار مثبت و بلکه مطلوب عمل کرده است. انرژی سیاست خارجی کشور عمدتاً صرف دو هدف و اولویت فوق شده است. حفظ مرزهای کشور و ثبات سیاسی در آن به طور طبیعی دارای ارزش هستند. اما اگر معیارهای ارزیابی سیاست خارجی را از چین، هند، ترکیه و برزیل که از کشورهای در حال توسعه هستند وام بگیریم و آنها را کشورهای محترم، معتبر و مستقل در روابط بین‌المللی امروز قلمداد کنیم، ایران در عمل، سیاست خارجی نداشته است. سیاست خارجی ایران عمدتاً برای حفظ و دفاع از خود عمل کرده است. مرحله بعد از حفظ و دفاع از خود، «تولید قدرت» است. قدرت نیز یک بحث و موضوع ذهنی، بافته شده، حدسی، تصویری و خیالی نیست. می‌گوییم چین ذخائر ارزی خود را از ۱۵۶ میلیارد دلار به ۲۸۴۷ میلیارد دلار طی یک دهه افزایش داده و ۱۱۰ میلیارد دلار و بیش از صندوق بین‌المللی پول به کشورهای در حال توسعه وام داده است. این ارقام خیالی نیستند. نه تنها با این ارقام کسی جرئت نمی‌کند به مرزهای چین تعرض کند بلکه حکومت چین با ادله فراوان از منطق حکمرانی خود دفاع می‌کند و برای بسیاری از کشورها از جمله آمریکا دستور کار تعیین می‌کند. تا پنج قرن پیش، منطق قدرت دسترسی به سرزمین‌های بیشتر بود کما اینکه بعضی از همسایگان ایران، به ایران برای رسیدن به خلیج فارس طمع داشتند. اکنون سرزمین اهمیتی ندارد! زیرا شهر - کشور سنگاپور که از شهر تهران کوچک‌تر است و چهار میلیون نفر جمعیت دارد، حدود ۲۰۰ میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی دارد و گذرنامه آن جزو پانزده گذرنامه اول جهان است. انتقال از منطق سرزمین به منطق تولید ناخالص داخلی، تغییر در جهان‌بینی نیست بلکه «منطق تولید قدرت» تغییر کرده است. ۱۲۳ سال طول کشید تا جمعیت جهان از یک میلیارد نفر (۱۸۰۴) به دو میلیارد نفر (۱۹۲۷) افزایش یابد. اما طی ۱۲ سال (۱۹۹۹-۱۹۸۷)، جمعیت جهان از پنج به شش میلیارد نفر رسید (USA Today, January 28, 2011: 1). این به معنای بهبود بهداشت، آموزش، شهرنشینی، طبابت کارآمدتر و نحوه زندگی کردن است. شهروندان آموزش دیده و بهتر زندگی می‌کنند.

مفهوم قدرت در سیاست خارجی ایران، بیشتر یک امر تصویری است تا آماری.



سیاست خارجی ایران موازات دفاع از مرزهای کشور و صیانت از نظام سیاسی، نوعی پاسخ به رنج‌های تاریخی و تحقیر ناشی از نفوذ بیگانگان در گذشته کشور است. چینی‌ها به تحقیر تاریخی از طریق نفوذ در بازارهای کالا و سرمایه جهان واکنش نشان دادند. هندی‌ها به تحقیر تاریخی از طریق بارور کردن نظام داخلی، پارلمان فوق‌العاده قدرتمند و اجماع کلان فلسفی و سیاسی نخبگان عکس‌العمل نشان دادند. ایران نیز از طریق تقابل، حفظ فاصله، امتناع از ائتلاف و همگرایی منطقه‌ای، همکاری استراتژیک با گروه‌های غیر دولتی و بی‌علاقگی به اختلاط در سیاست و اقتصاد بین‌المللی، رفتار نمود. این رفتارها هیچ مشکل نظری یا عملی ندارند. سیاست خارجی ایران به طور طبیعی باید سیر واکنشی و خطی - تاریخی خود را طی کند. رفتار سیاست خارجی ایران، موضوعی نسلی نیز می‌باشد. بخش مهمی از زندگی سیاست‌مداران کلیدی کشور در دورانی سپری شده که کشور تحت نفوذ خارجی‌ها بوده است. فرهنگ سیاسی مبارزه با رژیم پهلوی، هم‌چنان در لایه‌های فکری و سیاسی نخبگان سیاسی کشور حضور دارد. با عرضه منحنی، آمار، ارقام، جدول و شاخص‌های کمی نمی‌توان این فرهنگ سیاسی را به پارادایم دیگری منتقل کرد. درآمد نفت نیز این ضرورت را از میان برمی‌دارد. اگر ایران نفت نداشت، احتمالاً همان راه چینی‌ها، هندی‌ها و ترک‌ها پیموده می‌شد. تغییر پارادایم در کشوری کهن و قیاسی مانند ایران سهل نیست. مفهوم و تعریف قدرت در کشور عمدتاً واکنش به تاریخ و جلوگیری از تکرار تاریخ است. این تلقی از قدرت و سیاست خارجی در مصاحبه‌هایی که در یک ویژه‌نامه با طیفی از مهندسين و اطباء دست‌اندر کار سیاست خارجی صورت پذیرفته است، موج می‌زند (رمز عبور، ۱۳۸۹). رفتار سیاست خارجی ایران با فرهنگ سیاسی ایران هارمونی دارد. ایرانی‌ها به سختی اختلاف خود را با یکدیگر به صفر می‌رسانند. برخلاف چینی‌ها که منافع را بر اختلاف تقدم می‌دارند و اختلاف‌ها را به صندوق‌ها و زیرزمین‌ها منتقل می‌کنند، در فرهنگ سیاسی ایرانی، حفظ اختلاف برای بقا مفید است و بعضاً نیز اختلاف‌های کوچک و بزرگ را به بحران‌های دائمی تبدیل کردن، نه تنها بقا باز تولید می‌کند بلکه هویت نیز به وجود می‌آورد.^۸ بنابراین، این رفتارها طبیعی است و نشئت گرفته از فرهنگ عمومی است؛ زیرا که سیاست خارجی ادامه سیاست و

فرهنگ داخلی است. این وضعیت ما را به مبانی سازه‌انگاری می‌رساند که رفتار سیاست خارجی را آمیزه‌ای از نظام باورهای بازیگران سیاست خارجی و فرایندهای شکل دهنده ذهنیت‌های اجتماعی و سیاسی تفسیر می‌کند. سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه، مهم و هم‌ردیف ایران مانند برزیل، ترکیه، هند، آفریقای جنوبی، کره جنوبی و مالزی بر پایه‌های تعاملی بنیان‌گذاری شده است زیرا این کشورها هم از تاریخ عبور کرده‌اند و هم نظام‌های داخلی مستحکم، قاعده‌مند و مبتنی بر نهاد، ساخته‌اند. سیاست خارجی ایران که قابل فهم است، از تاریخ و از بدی‌های تاریخ عبور نکرده است. نسل اول انقلاب با موفقیت قابل تقدیری، پارادایم ذهن خود را در میان نسل‌های بعدی باز تولید کرده است. اختلافات فلسفی پیرامون اینکه چگونه می‌توان قدرتمند شد؟ همچنان جاری است. این اختلافات فلسفی از اواخر صفویه تاکنون دوام داشته‌اند و به رغم تحولات عظیم داخلی و بین‌المللی، به نوعی هارمونی و اجماع داخلی نیانجامیده است. عبور از قدرت ذهن به قدرت عینی، فهمی عمیق و منصفانه و دور از پیش‌داوری می‌طلبد که اولین شرط آن تسلط تخصصی به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی است که در فضاهای نظری و عملی سیاسی خارجی، متاعی با دسترسی محدود است. فهم عمیق واقعیت، ابزار خاص و افراد خاص خود را می‌خواهد. تلقی و دریافت صاحبان سمت در حوزه سیاست خارجی از واقعیات بیرونی، نیازمند محک خوردن توسط کسانی را دارد که در راهروهای قدرت نیستند. تلفیق و تعامل این دریافت‌هاست که سیاست خارجی را به حقیقت نزدیک‌تر می‌کند. هر تصمیمی زمانی در عرصه سیاست خارجی معقول می‌شود که به نحوی، بخشی از منافع عامه مردم و تمامی لایه‌های آن را تأمین کند. به نظر می‌رسد افزایش قدرت عینی، ملموس و کمی، به نفع یک جامعه تمام می‌شود.

سیاست خارجی ایران مسیر تکاملی خود را طی می‌کند و احتمالاً با تغییر نسل‌ها و تحول پارادایم‌ها از قدرت ذهنی فاصله گرفته و به قدرت عینی نزدیک‌تر شود. این انتقال مستلزم درکی متفاوت از مبانی مملکت‌داری از یک سو و ماهیت تحولات بین‌المللی از سوی دیگر خواهد بود. هر درک جدیدی از واقعیت‌های بیرون ذهن، محتاج سطحی بالاتر از اعتماد به نفس دست‌اندرکاران سیاست خارجی

و نهادسازی‌های داخلی است. تاریخ برای چیدن عوامل مناسب در کنار یکدیگر در جهت رشد و توسعه یک کشور، عجله‌ای ندارد. از این جهت، تغییر پارادایم ذهنی به عینی در ایران، نیازمند زمان است. هر چند ارتباطات و فن‌آوری موجود در جهان عاملی تسریع‌کننده است، اما اساس تحول در دوائر فکری و سیاسی داخلی است. تاریخ گواه معتبری بر این ادعاست که کمتر عاملی به اهمیت «تولید» به یک فرد یا ملت یا کشور اعتماد به نفس می‌دهد. تولید مبنای حفظ هویت، حفظ استقلال و حفظ فرهنگی بومی است. تولید مظهر قدرت عینی است. تعامل با جهان به اعتماد به نفس نیاز دارد؛ اعتماد به نفسی که چین، هند، برزیل و ترکیه کسب کرده‌اند. ریشه اعتماد به نفس در نوآوری و تولید و کسب سهم در بازارهای جهانی است. قدرت ذهنی، آرامش روانی می‌آورد، هیجان و شوق ایجاد می‌کند و قدرت توجیه خارق‌العاده‌ای برای حفظ وضع موجود خلق می‌کند. تولید، محرکه تغییر است و دامنه‌اندیشه و مرزهای کشف و فهم را گسترش می‌دهد. تولید زمانی در یک نظام اجتماعی و اقتصادی جدی می‌شود که رقابت وجود داشته باشد. تجربیات شرق آسیا، ترکیه و برزیل نشان می‌دهد که تولید و رقابت دو مفهوم و اصل بنیادی برای تحول در جامعه می‌باشند. در عین حال باید در نظر داشت که سیاست خارجی، یک متغیر فرعی و تسهیل‌کننده امور داخلی یک کشور است و در چهارچوب مملکت‌داری، اصل نیست و رشد و توسعه داخلی و بهبود وضع مردم یک کشور، بنیان است. سیاست خارجی ایران در استخدام افزایش ثروت اقتصادی و مالی ایران قرار ندارد. اقتصاد ایران از یک سو و سیاست خارجی کشور از سویی دیگر، عمدتاً در دو ریل مختلف حرکت می‌کنند. یک ریله شدن اقتصاد و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، محتاج اصل قرار گرفتن رشد کشور و پیشرفت عمومی بر هر اصل دیگر است. با چنین اولویتی، قدرت کمی و عینی جایگزین قدرت ذهنی می‌شود و سیاست خارجی از امنیت ملی و صیانت از نظام سیاسی عبور کرده، در حوزه افزایش ثروت و قدرت عینی وارد می‌شود و در دایره افزایش قدرت عینی، کشور به تأمین امنیت ملی و صیانت از نظام سیاسی نیز می‌انجامد. عبور از قدرت ذهنی به قدرت عینی، همچنین نیازمند یادگیری از تحولات تاریخی است. ضعیف بودن جامعه، فقدان قوه مقننه مستقل و قابل اتکاء، وابستگی‌های اقتصادی و فقدان

اجماع فلسفی میان عموم گروه‌ها در مدیریت کشور، باعث دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور و وابستگی سیاسی می‌شود. یادگیری و عبور از حصرهای تاریخی، نهادسازی، افزایش قدرت اقتصادی و هارمونی فرهنگی در داخل، کشور را از آسیب‌های بسیاری مصونیت می‌بخشد. شاید براساس تجربیات چند قرن اخیر که سیستم کشور - ملت تأسیس شده است، بتوان مطرح نمود که اولین مأموریت و اولویت سیاست خارجی هر کشوری، در مدارهای اول، همسایگان آن کشور است. تا زمانی که در این مدارها انسجام، هماهنگی، هارمونی، امنیت جمعی و همگرایی اقتصادی صورت نپذیرفته باشد، پرداختن به موضوعات خارج از منطقه، بهینه‌سازی منابع ملی نیست. دولت ترکیه نیز مبنای سیاست خارجی خود را «مشکلات صفر در سطح همسایگان» اعلام کرده و اقدامات اساسی در تحقق این اولویت پی‌گرفته است. در استراتژی امنیت ملی چین نیز، افزایش قدرت چین در آسیا در اولویت قرار دارد.

نتیجه‌گیری

طی دو دهه آینده، نظام بین‌المللی به سمت نظامی دو قطبی می‌رود؛ به طوری که آمریکا و چین، حدود ۶۰ درصد از قدرت اقتصادی و ۸۰ درصد قدرت نظامی جهان را در دست خواهند گرفت. بسیاری از کشورها در حال بارور کردن نظام‌های سیاسی و اقتصادی خود هستند تا با این واقعیت نظام دو قطبی، خود را منطبق کرده و نهایت بهره‌برداری را برای شهروندان خود به ارمغان آورند. قبل از آنکه استراتژی سیاست خارجی تبیین شود، استراتژی افزایش ثروت و قدرت ملی نیاز به طراحی دارد. سیاست خارجی تابع سیاست داخلی است. سیاست خارجی هر کشوری از آنچه که در داخل انجام می‌شود و سطح ثروتی که خارج از دستگاه‌های دولتی تولید می‌شود، قدرت و استحکام و نفوذ خود را به دست می‌آورد. از زمانی که مردم چین به تولید پرداختند و دولت آنها زمینه‌های این تولید را تسهیل نمود، ثروت ملی چین به تدریج افزایش پیدا کرد و نفوذ چین طی دو دهه به آنجا در سطح روابط بین‌المللی رسید که مراکز علمی و نهادهای حکومتی آمریکا، به مناظره‌ها و مباحث «افول آمریکا» پرداختند (Foreign Policy, 2011: 59-79). قدرت کمی چین به تغییرات

بنیادی در ساختار نظام بین‌الملل انجامیده است.

ایران استعداد قدرتمند شدن را در عرصه‌های اقتصادی و فن‌آوری داراست. بین‌المللی نبودن بر خلاف اصول ثابت سیاست خارجی ایران است (سریع‌القلم، ۱۳۷۸ (ب): ۳۸-۳۲). موقعیت ژئوپولیتیک، منابع نفت و گاز و مهم‌تر از این دو متغیر، روحیه جهانی و جهان‌مداری مردم ایران، متمایل به تعامل جهانی است. فکر و استراتژی در یک کشور میان پایه توانمند طبعاً نمی‌تواند در حد حفظ تمامیت ارضی و نظام سیاسی محصور بماند، مانند فردی که صرفاً برای تهیه مسکن و بقای فیزیکی خود تلاش کند و از قوه فکری برای نوآوری، تولید، کار و فعالیت بهره‌برداری نماید. ورود در دایره تولید که بعد از حفظ تمامیت ارضی و نظام سیاسی است، ضرورتاً، محتاج تعامل با جهان است. تقابل در حد بقاست ولی تعامل اصلی مهم برای رشد و تولید قدرت است. بعید است اندیشمندی اسلامی اثبات کند که تفکر دینی با تعامل فلسفی، اجتماعی، اقتصادی، فن‌آوری و علمی با جهان که دیگر در انحصار غرب نیست، تعارض دارد. اگر چنین باشد به لحاظ علمی نیز هم‌اکنون اثبات شده است که کار و فعالیت در گروه‌ها باعث رشد، اصلاح، انتقادپذیری و تکامل می‌شود (Tytrell, 2010: 12). بنابراین، ورود به صحنه بین‌المللی باعث رشد و پیشرفت کشور خواهد شد. در کل در مجموعه MENA (شمال آفریقا و خاورمیانه) از مراکش تا پاکستان، ایران منحصراً تنها کشوری است که در سطح داخلی خود تمامی بنیان‌های انسانی، محیطی، سرزمین، جغرافیایی و منابع طبیعی را برای قدرتمند شدن و تولید داراست و پتانسیل عظیمی در آن وجود دارد که به کشور صاحب نفوذ مالی و اقتصادی و در نتیجه سیاسی و فرهنگی تبدیل شود. علاوه بر اینکه اندیشه‌ها در این ارتباطات و اولویت قدرتمند شدن کمی باید تغییر کنند، برای کاهش سطح آسیب‌پذیری‌ها در فرایند تعاملات بین‌المللی، کشور نیازمند یک قوه مقننه صاحب فکر و برنامه و نفوذ در حوزه سیاست خارجی است. مجلس شورای اسلامی به طور سنتی، نقش قابل توجهی در حوزه سیاست خارجی نداشته است. این ویژگی از منظر امنیت ملی، رشد اقتصادی، قاعده‌مند کردن روابط خارجی و جلوگیری از دخالت خارجی در کشور، یک ضعف بنیادی حقوقی و سیاسی محسوب می‌شود. کش و قوس‌های میان قوه مجریه و قوه مقننه در موضوعات



سیاست خارجی، باعث سد نفوذ و محدود کردن دولت‌ها و شرکت‌های خارجی در روند رشد و توسعه یک کشور می‌شود. به میزانی که یک کشور بین‌المللی می‌شود، باید در داخل ساز و کارهای آن حقوقی، قانونی و نهادی شود. این تحولی است که در چین، مالزی، کره جنوبی، سنگاپور، ترکیه، هند و برزیل تحقق پیدا کرده است. از سویی دیگر، فهم عینی جهان و روندهای جاری در آن و ظرفیت نظری سناریوسازی پیرامون آینده نزدیک و دور، از پیچیده‌ترین حوزه‌های تخصصی در علم روابط بین‌المللی و علم سیاست است. طبعاً با مطالعه روزنامه، بررسی متون ترجمه شده و مرور سایت‌ها نمی‌توان به عمق روندهای جهانی پی برد. بیش از دو هزار متخصص علوم انسانی در صد و بیست مؤسسه در چین و آمریکا، جوامع یکدیگر را مطالعه و سناریوسازی می‌کنند. مؤسسات تحقیقاتی ایران در حوزه سیاست خارجی عمدتاً تزئینی و توجیهی هستند. فهم جهان در دانشگاه‌ها نیز دغدغه‌ای به شمار نمی‌رود. طبعاً فهم واقعی و عینی جهان مستقل از اینکه چه استفاده‌ای از این استنباط می‌شود، ارجح بر پیش‌داوری‌ها و برداشت‌های سفارشی است. اگر صرفاً یک برداشت در راهروهای قدرت یک کشور از تحولات جهانی وجود داشته باشد، به نفع مردم آن کشور و فرایندهای تصمیم‌گیری مسئولین آن نخواهد بود. مناظره‌های علمی لازمه دستیابی به حقیقت است. فضای بحث و گفت‌وگو و نزاع پارادایم‌های سیاست خارجی در رسانه‌ها، مراکز تحقیقاتی و دانشگاه‌ها به اندازه کافی فراهم نیست.

افزایش قدرت یک کشور نیامد شناخت است. مبنای شناخت علمی، کمی و عینی است. این نوع شناخت سپس می‌تواند در استخدام دستگاه‌های اجرایی قرار گیرد. در هیچ کشوری، شناخت عمیق علمی ضرورتاً در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی منعکس نمی‌شود. تفاوت میان کشورها، تفاوت در درصدهای ورود عقلانیت در تصمیم‌گیری‌هاست. در همه کشورها، رفتار سیاست خارجی به درجه‌ای آلوده سیاست روز و منافع جریان‌هاست. مطالعه عملکرد کشورهای در حال توسعه پیشرو طی یک دهه اخیر، معرف این واقعیت است که افزایش قدرت عینی و کمی آنها زمینه‌ساز ارتقاء حاکمیت ملی، حفظ فرهنگ ملی، رضایت‌مندی شهروندان، تأمین امنیت ملی و توان چانه‌زنی در برابر کشورها و نیروهای خارجی

است. ایجاد یک سیستم پایدار داخلی که بتواند به طور مطمئن و مستمر، قدرت کمی تولید کند، مهم‌ترین رسالت نظری و عملی هر هیأت حاکمه‌ای است. در این چهارچوب، فهم روندهای آتی منطقه‌ای و بین‌المللی از اهمیت حیاتی برخوردار است. در کتابی که نسبت به احتمالات قرن بیست و یکم و به ویژه سال‌های ۲۰۵۰ سناریوسازی شده، پایان تدریجی تقابل غرب با مسلمانان و حاکمیت مستحکم اقتصادی و اجتماعی ترکیه بر قفقاز، آسیای مرکزی، عراق و جزیره‌العرب پیش‌بینی شده است (Friedman, 2009: 1-13 and 201 – 205). بدون توجه به صحت این احتمالات، آنچه که قدرت ایران و حضور مؤثر ایران را به معنای مشخص کردن دستور کار منطقه‌ای تعیین خواهد کرد، افزایش ثروت و قدرت تولید در منطقه‌ای است که جمعیت فعلی آن از ۳۵۰ میلیون نفر به ۶۵۰ میلیون نفر در سی سال آینده خواهد رسید. تاریخ اروپا، آمریکای شمالی و هم‌اکنون چین، هند و ترکیه معرف این واقعیت است که ظرفیت تولید و جامعه‌ای تولید کننده نه تنها بقاء، بلکه رشد و اثرگذاری یک کشور را تضمین می‌کند. در نهایت، قدرت یک حکومت و کشور تابع قدرت جامعه آن کشور است که کالاها و خدمات آن در بیرون از مرزها، معتبر باشند.*

یادداشت‌ها

۱. نگاه کنید به:

www.wbscd.org/web/vision2050.htm.

۲. همان.

۳. نگاه کنید به: www.invest.gov.tr

۴. نگاه کنید به: Henley and Partners Visa Restrictions Index

۵. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: محمود سریع‌القلم، *اقتصادگرایی ایرانی در عهد قاجار*، در دست چاپ.

۶. در این رابطه مراجعه کنید به محمود سریع‌القلم، *پیشوایی فراتر از زمان: مبانی فکری و سیره عملی امام موسی صدر*، تهران: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر، در دست چاپ.

۷. جهان هوگورانی جهانی است که هر قطعه کوچک و هر ذره آن قطعه، تمام ویژگی‌ها و اطلاعات کل را در بردارد یعنی تمامی محتوای کل در هر جزء نیز مستتر است و این به واقع خصلت مغز ماست که ساختاری هولوگرافیک دارد وی خاطره و درد و تجربه و برخی چیزهای دیگر را نه تنها در مغز که در هر ذره کوچک آن نگهداری می‌کند و این خصلت کلی جهان است که جهانی هولوگرافیک است (تالبوت، ۲۷: ۱۳۸۹).

۸. محمود سریع‌القلم، *اقتصادگرایی ایرانی در عهد قاجار*، پیشین، صص ۱۶۹-۱۶۷.

منابع

الف - فارسی

- تالبوت، مایکل. ۱۳۸۹. **جهان هولوگرافیک**، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر هرمس.
- رمز عبور. ۱۳۸۹. جمهوری اسلامی ایران و سیاست خارجی، شماره ۴، **روزنامه ایران**، شهریور.
- سریع‌القلم، محمود. ۱۳۷۸. **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف**، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سریع‌القلم، محمود. ۱۳۸۹. **فرهنگ سیاسی ایران**، چاپ سوم، تهران: نشر فرزاد روز.

ب - لاتین

- Fara, Patricia. 2009. **Science: A Four Thousand Year History**, Oxford: Oxford University Press.
- Financial Times**, September 17, 2010.
- Financial Times**, January 18, 2011.
- Financial Times**, June 3, 2010.
- Financial Times**, June 8, 2010.
- Finger, Thomas. 2011. What Hu Jintao Wants to Know, **Foreign Policy**, January/ February.
- Foreign Policy Magazine**. 2011. January/ February.
- Foreign Policy Magazine**. 2004. September/ October.
- Foreign Policy Magazine**. 2010. January/ February
- Friedman, George. 2009. **The Next 100 Years**, New York: Doubleday.
- Fukuyama, Francis. January 18, 2011. Democracy in China has less than ever to teach China, **Financial Times**.
- Greene, Robert. 2004. **The 48 Laws of Power**, London: Profile Books.
- Greenspan, Alan. 2007. **The Age of Turbulence**, New York: Penguin Books.

- Houghton, David Patrick. 2007. Reinvigorating the Study of Foreign Policy Decision Making: Toward a Constructivist Approach, **Foreign Policy Analysis**, No.3
- International Herald Tribune**, January 26, 2011.
- Jacques, Martin. 2009. **When China Rules the World**, New York: Penguin Books.
- Landes, David. 1969. **The Unbound Prometheus: Technological Change and Industrial Development in Western Europe from 1750 to the Project**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mitchell, David. 2005. **Making Foreign Policy**, Burlington: Ashgate Publishing Company.
- Sassen, Saskia. 2010. A Savage Sorting of Winners and Losers: Contemporary Versions of Primitive Accumulation, **Globalizations**, Vol. 7, Nos. 1-2.
- Time Magazine**. 2011. January 31, Vol. 177, No. 4.
- Time**, September 21, 2010.
- Tyrrell, Paul. July 6, 2010. The Added Value of a Group, **Financial Times**.
- USA Today**, January 28, 2011.
- Walt, Stephen and John Mearsheimer. 2007. **The Israel Lobby and US Foreign Policy**, New York: Farrar, Straus and Giroux.
- Walt, Stephen. 2011. Where Do Bad Ideas Come From and Why Don't They Go Away? **Foreign Policy**, January / February.
- Zakaria, Farid. 2003. **The Future of Freedom**, New York: W.W. Norton.